

حسین شاه اوپسی- در سالگرد تیرباران دکتر حسین فاطمی: ماییم و آیندگان، با خفت و خواری میتوان در گور خفت؟

۱۸،۰۸،۱۳۹۰



شرق: پیامداد ۱۹ آبان ۱۳۳۳ صفحه‌ای بر دیگر صفحات جنایت‌پیشه‌ها و استبدادیان تاریخ گشوده می‌شود و ستاره دیگری از آسمان فروزان ایران‌زمین به زیرکشیده می‌شود و دکتر سیدحسین فاطمی، وزیر خارجه دولت ملی مصدق در حال تب و بدن کارآجین‌شده از سوی چماقداران زر و زور به گناه مردم‌دوستی، عشق به میهن و ایستادگی در برابر غارتگران منافع ملی و کارگزاران بیگانه در حالی‌که روی برانکاراد حمل می‌شد به جوخه اعدام سپرده شد. او در «یادداشت‌های دوران دربه‌دری» خود این درس‌آموزی و دغدغه را به زیباترین شکل ترسیم می‌کند که از مصدق بزرگ فراگرفته بود و آن اینک: «فرزندان وطن با چشمان باز به آینده خانه کهنسال خود بیندیشید.» سیدحسین فاطمی در ۱۳۹۶ خورشیدی در نایین دیده به جهان گشود، پدرش سیدعلی محمد مشهور به «سیف‌العلماء» مادرش «سیده طوبا» از سادات نایین بودند.

فاطمی دوران ابتدایی را در دبستان گلزار نایین و نوجوانی را در اصفهان و در دبیرستان سعدی به ادامه تحصیل پرداخت و دو سال پایان دبیرستان را در کالج انگلیسی اصفهان که برادرش سیف‌پور در آنجا تدریس می‌کرد، گذراند. فاطمی ضمن تحصیل با دنیای مطبوعات آشنا شد و مدتی را در روزنامه باختر امروز که برادر دومش نصرالله سیف‌پور مدیر و صاحب امتیاز آن بود، در تهیه و تنظیم روزنامه فعالیت کرد. در سال ۱۳۱۶ اصفهان را به‌خاطر هدف‌های بزرگ‌تری که در سر داشت ترک کرد تا پیکار دامنه‌دار وسیع‌تری را در کار روزنامه‌نگاری آغاز کند و به فعالیت‌های سیاسی بیشتری در پایتخت بپردازد و امکان ادامه تحصیل عالی را نیز داشته باشد. فاطمی در تهران به‌زودی در روزنامه ستاره به مدیریت احمد ملکی به سمت مدیر داخلی و سردبیر به‌کار مشغول شد. حسین فاطمی در روزنامه ستاره ماندگار شد و ماهانه مبلغ ۲۰۰ ریال حقوق دریافت می‌کرد. در این دوره روزانه بیش از ۱۲ ساعت کار می‌کرد. تا اینکه برادرش از او خواست تا اداره روزنامه باختر امروز را در اصفهان عهده‌دار شود، فاطمی به اصفهان رفت و اداره روزنامه برادرش را زیرنظر گرفت و به‌خاطر مقاله‌ای که در یک شماره نوشته بود و به جرم امضای اعلامیه که علیه حکومت نوشته شده بود، دستگیر شد و با عده‌ای لمپن و شریر در زندان اصفهان و در یک سلول نگهداری می‌شد. سرانجام بعد از مدتی به‌دنبال رخداد‌های شهریور ۲۰ از اصفهان به تهران تبعید شد. در تهران در سال ۱۳۲۱ روزنامه باختر را که امتیازش متعلق به برادرش بود، دایر کرد. در این هنگام جهان درگیر جنگ بود و ایران ما هم دوران بحرانی را می‌گذراند. فاطمی با نگارش مقاله‌های خود در روزنامه تاثیر بسزایی در جو سیاسی آن زمان داشت که برای آشنایی بیشتر و شناخت از شیوه نگارش و راه و رسم سیاسی فاطمی فرازهایی از سرمقاله‌های روزنامه باختر را به یاری می‌گیریم. در نخستین شماره خود تحت عنوان «خدا، ایران، آزاد» نوشت: «به یاری خداوند توانا، برای خدمت به ایران و فداکاری در راه آزادی، قلم به‌دست گرفته، قدم به میدان نهاده‌ام، هتاک نمی‌کنم، از جاده عفاف بیرون نمی‌روم، بدون ترس پرده از روی حقایق برمی‌گیرم و...» یا در فرازهای دیگری چنین می‌نویسد: «بالاخره ما هم باید نزد پدرانمان برویم، می‌شود با روی سپاه رفت؟ ماییم و آیندگان، با خفت و خواری می‌توان در گور خفت؟ نه این امر محال است ما ایرانی هستیم، حافظ استقلال ایران و این امانت را سالم به

آیندگان تحویل می‌دهیم، خدا ما را یاری می‌کند تا لب مرگ می‌رویم و ایران را حفظ می‌کنیم و اولین ابزار برای حفظ ایران، داشتن آزادی است و هر کس آزادی مشروع ملت ایران را محدود کند و به استقلال ایران لطمه بزند، خائن و پلید است.» فاطمی در رویارویی با دولت وقت در سال ۱۳۲۲ در پی سازش دولت سهیلی و مجلس فرمایشی سیزدهم در سرمقاله شماره ۲۰۰ روزنامه باختر تحت‌عنوان «یا مرگ یا زندگی» نوشت: «این دو راهی است که امروز ملت ایران باید انتخاب کند، در اختیار کردن این دو طریق بیش از هر چیز حتما باید قرین شرافت و افتخار باشد؛ در فراز دیگری نوشت: «ای ملت ایران، این خواب طولانی، افتخار را از دست تو گرفت، تو مفخر تاریخ دنیا بودی، تو روزی بر دریاها تازیانه می‌زدی، امروز این قدر خموش، بی‌صدا و آرام، باز هم به خواب غفلت ادامه داده‌ای، برخیز بیدار شو، این شکست تو را افسرده و غمگین ساخت. روح تو، نوغ و غرور تو را شکست، تو از خجالت و شرمساری از این لکه سیاهی که به دامان تو نشست دیده را بستی تا فکر کنی چه باید کرد؟ ولی دریای اندیشه، تو را غوطه‌ور ساخت هنوز هم در عالم رویا بر خورد می‌لرزی، حیف است این ملت منقرض شود. نه! ما هرگز نمی‌میریم، زیرا ما زنده عشقیم ما با دنیا و با تاریخ یک روز به وجود آمده‌ایم. این خفقان ما را بیشتر بیدار می‌کند، ما به پیمودن یکی از دو راه ناچاریم یا مرگ یا زندگی ولی با شرافت و افتخار...» به جرات می‌توان گفت فاطمی یکی از شجاع‌ترین روزنامه‌نگارانی است که تا واپسین لحظه زندگی‌اش استوار و پا برجا علیه استبداد و ظلم برای مردم قلم زد. او هرگز نهراسید و جانش را برای مردم در راه مبارزه برای اجرای عدالت و برقراری آزادی با افتخار و بی‌هراس فدا کرد. فاطمی برای ادامه تحصیل مدت سه‌سال و چند ماه از سال ۱۳۲۳ تا اواسط ۱۳۲۷ در پاریس در رشته حقوق سیاسی دانشگاه پاریس تحصیل کرد و تز خود را در زمینه وضع کار در ایران گذراند و موفق به اخذ درجه دکترای حقوق شد و همزمان دیپلم روزنامه‌نگاری را نیز کسب کرد. در بازگشت از فرانسه به فعالیت‌های سیاسی خود ادامه داد. در پی تحصن چهارروزه در دربار و عدم نتیجه‌گیری از آن اعتراض، مصدق و همفکران او مورد خشم دستگاه حاکمه قرار گرفتند و دکتر مصدق به احمدآباد تبعید شد، در همین ایام تبعید بود که دکتر مصدق متحصنان دربار را به احمدآباد دعوت کرد و دکتر فاطمی طی نطقی در این جلسه اظهار داشت: «اکنون که فواید کار دسته جمعی بر عموم رفقا روشن گردید و قدرت نفوذ اتحاد و وحدت بر همه معلوم گردید، چه خوب است این عده برای انجام کارهای مهم سیاسی و مملکتی دست به دست هم داده به نام «جبهه ملی» تحت نظم خاصی شروع به مبارزه برای پیشرفت اهداف مختلف کنیم. (۱)

از آن پس سرپرستی تبلیغات جبهه ملی را فاطمی عهده‌دار شد، او در نخستین سرمقاله باختر امروز نوشت: «دکتر مصدق پیشوای بزرگ ملی ایران، کسی است که نیم قرن تمام در راه منافع مردم محروم این مملکت مبارزه کرده است.»

امروز کسی را در ایران سراغ ندارید که بتواند تقوای سیاسی دکتر مصدق را انکار کند. در مجلس شانزدهم، مردم تهران ۵۶ هزار رأی به صندوق ریختند، از این تعداد رأی ۳۱ هزار رأی به دکتر مصدق تعلق گرفت و نماینده اول تهران شد، پس از او نمایندگانی از جبهه ملی از جمله سیدحسین فاطمی برگزیده شدند که تعدادشان هفت نفر شد، از آن پس دکتر مصدق و دکتر فاطمی در کنار هم به پیکار ضداستبدادی، ضداستعماری خود در مجلس ادامه دادند. دکتر فاطمی و پارانش به رهبری مصدق در مجلس بر آن شدند که پیش از طرح هر نوع لایحه نفت، ابتدا بر موانعی مانند قانون انتخابات، حکومت نظامی و تفسیر اصل ۴۸ قانون اساسی تکیه کنند تا از این طریق قانون مطبوعات در چارچوب قانون اساسی از زیر فشار حکومت خارج شود و در ضمن اختیاراتی را که شاه در مجلس پانزدهم تحت عنوان «مجلس موسسان» به دست آورده بود، لغو کنند، سپس پیکار با نفت‌خواران آغاز شد و دکتر مصدق طی مصاحبه‌ای اظهار داشت: «جبهه ملی قرارداد داریسی، قرارداد ۱۹۳۳ و قرارداد الحاقی را به رسمیت نمی‌تواند بشناسد، این نوع اوراق بی‌ارزش، نخواهد توانست وسیله غصب حقوق مردم باشد.» (۲) دکتر فاطمی در پیشنهادی به دکتر مصدق که رییس کمیسیون نفت بود، گفت: با وضعی که در این مملکت وجود دارد، استیفای حق ملت کاری است بسیار دشوار، خصوصا که دولت انگلیس مالک اکثریت سهام شرکت نفت است و به عنوان مالیات بردرآمد هم هر سال مبلغ مهمی از شرکت استفاده می‌برند. به عنوان مثال در سال ۱۹۴۸ از ۶۱ میلیون لیره عواید خالص شرکت نفت به دولت ایران که مالک معادن نفت است تنها ۹ میلیون لیره رسیده است... این در حالی است که دولت انگلیس به عنوان مالیات بر درآمد ۲۸ میلیون لیره سود برده است. از این‌رو دکتر مصدق با نظر دکتر فاطمی موافقت کرد و قرار شد پیشنهاد خود را دایر بر ملی‌کردن صنعت نفت در جلسه نمایندگان جبهه ملی مطرح کند که مورد موافقت قرار گرفت؛ ولی در مجلس افراد چپ (توده‌ای‌ها) با این پیشنهاد مخالف بودند چون ملی‌شدن نفت را

در سراسر کشور مخالف منافع دولت اتحاد جماهیر شوروی می‌دانستند. (۳) دکتر مصدق هنگام نخست‌وزیری، دکتر فاطمی را به سمت معاون سیاسی و پارلمانی خود برگمارد که منشاء خدمات پرشماری شد. دکتر فاطمی در مقام مسوول وزارت‌خارج، پیکاری را که علیه انگلستان آغاز کرده بود تا قطع منافع و خلع ید به پیش برد و نوشت: «روز اول بهمن را که روز بستن سفارت انگلیس بود باید روز استقلال ایران شناخت.»

گزینش دکتر فاطمی در ۲۵ سالگی به مقام وزارت‌خارج از یک‌سو ناشی از جوان‌اندیشی مصدق، پیر سیاست ایران زمین بود و از دیگر سو بر حساس‌ترین وزارتخانه‌ای که غالباً پناهگاه جاسوسان و پادوهای استعمار بود، مردی را بر می‌گزیند که در آگاهی، شناخت، استقلال‌اندیشه و صداقت و ایران دوستی او کوچک‌ترین شکلی نداشت. فاطمی در مقام مدیر دیپلماسی ایران برای ریشه‌کن کردن توطئه بیگانگان اقدام به بستن سفارت و کنسولگری‌های انگلستان کرد و استبداد و استعمار به‌خوبی دریافته بودند که فاطمی با استعمار و استبداد آشتی‌ناپذیر است **او در سرمقاله ۲۶ مرداد نوشت: «خائنی که می‌خواست وطن را به خاک و خون بکشد، فرار کرد.»** پس از کودتای ضمدلی ۲۸ مرداد دکتر فاطمی به‌طور مخفی زندگی می‌کرد. ماموران امنیتی در جست‌وجوی او هر کجا که احتمال یافتن او می‌رفت را بازرسی کردند، حتی به خانه زنده‌یاد دهخدا که حرمت و مقام معنوی داشت وارد شدند، تا اینکه به مخفیگاه او پی برده و سرگرد مولوی روز شنبه ۱۶ اسفند ۱۳۳۲ زنگ خانه را به صدا درآورد و فاطمی که در انتظار دکتر محسنی جهت مداوای بیماری او بود، در را باز می‌کند. سرگرد مولوی را هفت‌تیر به‌دست مقابل خود می‌بیند. دکتر فاطمی که فشار سلاح را روی پیشانی خود احساس می‌کند، می‌گوید: «مریض هستم و قادر به فرار نیستم و در اختیار شما هستم. در این موقع سرگرد مولوی فریاد می‌زند - دکتر فاطمی را گرفتم - گروهیان همراهش علی مظفری به وی اخطار می‌کند، جناب سرگرد، دو نفر بیشتر نیستیم مردم اگر بفهمند که دکتر فاطمی در دست ما گرفتار است، ما را قطعه‌قطعه خواهند کرد.» دکتر فاطمی را با همان لباس و سرپایی در عقب جیب سوار کردند، و در همان حال با هفت‌تیر ضربه‌ای به سر او می‌زنند و عازم دربار می‌شوند ساعت نیم بعدازظهر جلوی کاخ می‌رسند، از افسر نگهبان کاخ می‌خواهد به سرتیپ نعمت‌الله نصیری، فرمانده گارد سلطنتی فوری خبر دهد که باید او را فوری ببینم. نصیری پس از لحظه‌ای ظاهر می‌شود و می‌پرسد موضوع چیست؟ مولوی می‌گوید قربان فاطمی را گرفتم، نصیری به دکتر فاطمی بدهنی می‌کند. دکتر فاطمی می‌گوید: **«ما برای مملکت جز خدمت کاری نکردیم، آینده، این مساله را به شما ثابت می‌کند.»** و در جواب نصیری می‌گوید: «تیمسار، مودب‌تر صحبت کنید.» نصیری با مشت به صورت فاطمی می‌کوبد. به‌طوری‌که لباسش خون‌آلود می‌شود. به مولوی دستور می‌دهد، «ببرش فرمانداری نظامی تا به عرض «اعلیحضرت» برسانم.» مولوی به نصیری می‌گوید: «تیمسار استدعا دارد به عرض برسانید که چاکر، افتخار دستگیری این جنایتکار را داشتیم.» خبر دستگیری دکتر فاطمی به رییس شهربانی سپهبد علی مقدم و فرماندار نظامی تیمور بختیار رسید. با یک توافق نقشه از بین‌بردن او را به دست اوباشان کشیدند. شعبان جعفری و عده دیگری از اوباشان حرفه‌ای به جلو شهربانی فرا خوانده می‌شوند. خانم سلطنت فاطمی خواهر شجاع و فداکار دکتر فاطمی به مجرد اینکه خبر دستگیری برادرش را می‌شنود خود را به جلو شهربانی می‌رساند. برادرش را دستبند زده جلو پلکان شهربانی ایستاده می‌بیند. که شعبان جعفری به نوچه‌هایش می‌گوید بکشیدش، بکشیدش که به وی حمله‌ور شده و به ضرب چاقو و چماق او را مضراب می‌کنند که جان سالم به‌در نبرد، اما خواهر شجاع و از جان گذشته فاطمی، خود را روی برادرش می‌اندازد و از مراحم ملوکانه ۱۰ضربه چاقو اوباشان به خواهر و شش ضربه به دکتر فاطمی وارد می‌شود، فریادهای این بانوی شجاع که مردم برادرم را کشتند، مردم، فاطمی را کشتند، عابران را متوجه می‌کند، خانم سلطنت فاطمی بیهوش در کنار برادر که سخت زخمی شده است روی زمین می‌غلتد. ماموران، فاطمی را به لشکر زرهی و خواهر را به بیمارستان نجمیه می‌رسانند. دکتر فاطمی تا دو ماه در وضع بسیار ناراحت‌کننده‌ای به‌سر برد و بارها تا دم مرگ پیش رفت. ولی او باید زنده می‌ماند تا با دفاعیات خود برای نسل‌های آینده، آنچه را که اندوخته بود به یادگار بر جای گذارد. به هر روی در تیرماه ۱۳۳۳ با وجودی که حال عمومی دکتر فاطمی بسیار وخیم بود و نمی‌توانست حتی قدم بر زمین بگذارد، با برانکارد درحالی که تنها یک قرآن کوچک و عکس فرزندش علی را که در آن زمان ۲۰ماهه بود، به‌همراه داشت، زیر این عنوان که شما را به محل آرام‌تر و راحت‌تری انتقال خواهیم داد، به محل زندان لشکر ۲ زرهی بردند، درحالی که حرارت بدنش ۲۸-۲۹ و فشار خونس ۵/۷ بود. او حتی قادر نبود یک لیوان آب بنوشد، باوجود این وضع که لزوم عمل جراحی وی را پزشکانی چون غلامحسین مصدق، دکتر عزیزی، دکتر هنجنی، پروفیسور عدل و سعید حکمت طی صورت‌جلسه امضا کرده بودند، آزموده، دادستان ارتش توجه نکرد و بیمار را به زندان روانه کرد.

هفته‌های پایانی مرداد یک سال پس از کودتا، بازجویی‌های پی‌درپی از بیمار که قدرت تکلم آنچنان نداشت، آغاز شد شدت بیماری او چنان بود که فاطمی را برای دادگاه هم با برانکار داخل سالن دادگاه می‌آوردند. در آخرین نامه‌اش می‌نویسد: **«درست است که من رنج فراوان در این مدت بیماری و قبل از آن کشیده‌ام ولی آرزو دارم که نفس‌های آخر زندگی‌ام نیز در راه نهضت و سعادت هموطنانم صرف شود. به‌هرحال در دادگاه می‌توانیم بسیاری از حقایق را فاش کنیم و داغ باطله بر کنسرسیوم و حامیان او برنیم: ممکن است نگذارند منتشر شود و به اطلاع هم‌میهنان برسد، بر فرض که هیچ‌کس هم نفهمد و صدای ما را خفه کنند. در تاریخ و در پرونده باقی خواهد ماند و فردای روشن ممکن است مورد استفاده نسل‌های آینده و نسل معاصر قرار بگیرد.»** سرانجام ساعت چهاروهفت دقیقه بامداد چهارشنبه نوزدهم آبان ۱۳۳۳ تیمور بختیار فرماندار نظامی و سرهنگ آزموده دادستان ارتش به زندان رفتند و حکم اعدام دکتر سیدحسین فاطمی را به وی ابلاغ کردند. آزموده گفت: **«اگر وصیتی دارید بفرمایید، شما که مکرر می‌گفتید من از مرگ ابایی ندارم، مرگ حق است.»** دکتر فاطمی سخنان او را قطع کرد و گفت: آری آقای آزموده مرگ حق است و من از مرگ ابایی ندارم، آن هم چنین مرگ پرافتخاری، من می‌میرم که نسل جوان ایران از مرگ من عبرتی گرفته و با خون از وطنش دفاع کرده و نگذارد جاسوسان اجنبی بر این کشور حکومت کنند.» **«من درهای سفارت انگلیس را بستم غافل از اینکه تا دربار هست، انگلستان سفارت لازم ندارد.»** هنگامی که او را برای اعدام می‌بردند: آزموده از او خواست تا اگر خواسته‌ای دارد بگوید. فاطمی گفت خواسته‌های من، دیدن خانواده، ملاقات دکتر مصدق و صحبتی با افسران است. آزموده می‌گوید: هنوز هم دست از این مرد برنمی‌داری.

دکتر فاطمی پیش از اعدام برای افسران و نظامیان حاضر در مراسم اعدام طی سخنانی می‌گوید: من در این لحظات در مقام تظاهر و عوام‌فریبی نیستم به مرگ خود یقین دارم... ما از نهضتی به پیشوایی دکتر محمد مصدق حمایت کردیم که هیچ قصد و غرضی جز عزت و استقلال مملکت نداشت. من برای آن کشته می‌شوم که اولین اقدام در وزارت، بستن سفارتخانه و قطع رابطه با انگلستان بود. هیچ مایوس نیستم... ولی شاه باید از روزی بترسد که به سرنوشت لویی شانزدهم، تزار روس، محمدعلی میرزا و رضاخان مبتلا گردد و در برابر جوخه اعدام گفت: **«آقای آزموده! مرگ بر دو قسم است، مرگی در رختخواب ناز و مرگی در راه شرف و افتخار و من خدای را شکر می‌کنم که در راه مبارزه با فساد شهید می‌شوم. خدا را شکر می‌کنم که با شهادتم در این راه، دین خود را به ملت ستم‌دیده و استعمارزده ایران ادا کرده‌ام و امیدوارم سربازان مجاهد نهضت همچنان مبارزه را ادامه دهند.»** هشت گلوله تیر از دهانه لوله تفنگ‌های چهار مامور ایرانی که اسلحه را بیگانگان به دستشان داده بودند - دو نفر ایستاده و دو نفر نشسته - شلیک شد، دو تیر به قلب پرشوری که مالامال از عشق به ایران بود، نشست و شش تیر دیگر به سینه‌اش؛ **«بسم‌الله الرحمن الرحیم، پاینده ایران... و زنده‌باد مصدق»** آخرین کلامش و فاطمی نمرد. هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق اما درس تاریخ:

۲۵ سال بعد وقتی شاه در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ از برابر موج آزادی‌خواهی ملت می‌گریخت که بیشترین نزدیکانش در زندان بودند تنها سفارش یک نفر را به نخست‌وزیر می‌کرد که به او پاسپورت بدهد که او هم آزموده دادستان جنایتکار دادگاه نظامی مصدق و یاران قهرمانش بود و سرانجام شعبان جعفری و آزموده به خارج گریختند و دربه‌در شدند و در نهایت نکبت و بدنامی، از رنج‌های خود گفتند. نصیری در صفحه تلویزیون ظاهر شد، سرهنگ مولوی نیز هلی‌کوپترش به دکل برق فشارقوی برخورد کرد و تکه‌تکه شد. سروان قشقایی زیر فشار شدید شاه خودکشی کرد، تیمور بختیار به خارج گریخت و توسط ساواک خودساخته ترور شد.

پی‌نوشت:

۱ - احمد ملکی: تاریخچه جبهه ملی ایران

۲ - باختر امروز ۱۳۳۹/۷/۱۳

۳ - خاطرات مصدق